



آزاده جانباز فرزاد قاسمی در گفت‌وگو با «جوان» از حال و هوای آزادگان در ماه مبارک رمضان می‌گوید

اولین سال اسارت با بدنی مجروح روزه می‌گرفتیم



این موضوع را نمی‌دانستند و فقط نیروهای ایرانی از چنین چیزی آگاهی داشتند. نه تنها در مسائل روزه بلکه در تمام مسائل شرعی بچه‌ها به این اشخاص رجوع می‌کردند و جوابشان را می‌گرفتند. خدا رحمت کند چند روحانی که آن زمان در جمع ما بودند و الان به رحمت خدا رفته‌اند. حاج‌آقا نوری مسئول عقیدتی-سیاسی لشکر ۸۱ رزهی ارتش درمیان اهل مشهد بود که نام خانوادگی‌اش را عوض کرده بود و همه ایشان را به نام صوفی می‌شناختند. ایشان سال گذشته فوت کردند.آقای بطعی هم از روحانیون اصفهانی بود که سال گذشته به رحمت خدا رفتند.

واکنش عراقی‌ها نسبت به آمدن ماه رمضان چه بود؟

در ارتش بعث عراق چنین بحثی مطرح نبود. قانون ارتش به این صورت بود که دین و مذهب هیچ دخالتی نباید در مسائل داشته باشد ولی بعضاً سربازها یا به جهاردانی بودند که در فضای دینی باشند و نماز و روزه‌هایشان را به جا آورند. در ارتش عراق اصطلاحی بود که نماز و روزه نادرم و بعضاً سربازها یا به جهاردانی بودند که در فضای دینی باشند و نماز و روزه‌هایشان را به جا آورند. در ارتش عراق اصطلاحی بود که نماز و روزه نادرم و بعضاً سربازها یا به جهاردانی بودند که در فضای دینی باشند و نماز و روزه‌هایشان را به جا آورند. در ارتش عراق اصطلاحی بود که نماز و روزه نادرم و بعضاً سربازها یا به جهاردانی بودند که در فضای دینی باشند و نماز و روزه‌هایشان را به جا آورند.

برای جانبازان روزه گرفتن در گرمای عراق طاقت‌فرسا و سخت نبود؟

بیشتر آزادگان در عتقاون جوانی قرار داشتند و از آمادگی لازم برای روزه گرفتن برخوردار بودند. میانگین سنی بچه‌ها از ۱۶ سال تا ۲۵ سال بود و به همین خاطر بنیه‌اش را برای روزه گرفتن نداشته‌اند اما طاقت‌فرسا و سخت بود و شدت گرما و کمبود آب واقعاً آزاردهنده بود. افطار که می‌شد آب نوشیدنی گرم بود و آب خنکی وجود نداشت. این آب گرم توان خارج کردن عطش و گرما را از بدن بچه‌ها نداشت.

الان در شهر و خانه بعد از افطار امکانات و شربت و چایی وجود دارد ولی در اسارت هیچ کدام از این شرت‌ها و غذاها وجود نداشت. بااین حال در اسارت کسی نبود که تصمیم به روزه گرفتن نداشته باشد. حتی آزادگانی که بیماری سخت داشتند با سختی تمام تحمل می‌کردند و روزه‌شان را می‌گرفتند. غذایی برای خوردن نبود و برخی از دوستان که توانش را داشتند کل سال را روزه می‌گرفتند و به خاطر حفظ جنبه معنوی‌اش تمام سال را روزه بودند.

آن زمان دسترسی شما به عالمان دینی برای دانستن روزه گرفتن بیماران و مجروحان چگونه بود؟

برخی از آزادگان روحانی بودند ولی عراقی‌ها

در قبال ماه رمضان داشت. مثلاً در یک سال کار زیادی نداشتند و سال دیگر خیلی بچه‌ها را اذیت می‌کردند. مثلاً آب شرب را به رویشان می‌بستند. خیلی رعایت ایام مذهبی را نمی‌کردند و مقید به مسائل دینی نبودند و احترام روزه‌ها را نگه نمی‌داشتند.

با وجود این سختگیری‌ها شما مراسم شب‌های قدر را چطور برگزار می‌کردید؟

از نیمه شب تا وقت سحر بیدار می‌ماندیم و اذیه‌می‌خوردیم. برخی اذیه‌را حفظ و برخی توانسته بودند مفاتیح پیدا کنند. یک بار صلیب سرخ مفاتیح آورده بود که بعد یعنی ماه همه را از اردوگاه‌ها جمع کردند. بعضی آزادگان توانستند



برای شکنجه‌های روحی پشت بلندگو ترانه می‌گذاشتند که ما اعتراض می‌کردیم. بر برخی رعایت می‌کردند و ترانه قطع می‌شد و برخی دیگر لج می‌کردند صدایش بلند تر می‌شد. گاهی به مسئولان نظام جسارت و اادارمان می‌کردند به آنها حرفی بزنیم که می‌گفتند به برخی مسئولان درجه دو و سه نظام فحش و ناسزا بدهید که آزادگان در همان



جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

از راست به چپ

۱-دائمی و همیشگی- از مواد ورزش دو میدانی ۲-قلب قرآن- رهبر کره شمالی- مر ی در گویش قدما ۳-نتیجه راضی کننده برای تیم ضعیف‌تر- خاکستری تیره- رمق آخر ۴-پروردگار- ماهیه حیات- مغرور- از نمازهای واجب ۵-کامل‌تر- صدمه- از بیماری های خونی ۶-از سازهای موسیقی- غذای محلی زنجان- نقطه ایترنتی ۷-پوستین- شیر اول زانو- ضربه ای در بوکس- مدت زندگانی ۸-سیاره زیبایی منظومه شمسی- بی رونقی بازار ۹-دستور- مردم قرآنی- امتحان لباس- مروارید ۱۰-درس خوانده- نوعی بازی گوی و چوگان- خم زلف ۱۱-ابزار رسم زاویه قائمه- شهری در آذربایجان شرقی- نوعی کود کشاورزی ۱۲-پول خورد هند- فلز سرخ- عدد رمزی- شیفته، دیوانه ۱۳-دوستی- عالم- محله سیاهان نیویورک ۱۴-سازمان جهانی هواییابی کشوری- نام قدیم یمن- خاشاک ۱۵-نمایشنامه شکسپیر- ضد راهایی

از بالا به پایین

۱- تقاضی ریزه کاری- واحد سنجش تولید برق در نیروگاه‌ها ۲-چاشنی ساندریج- از پرداختنی های واجب در راه خدا- یام همدان ۳-شهر باستانی سوریه- بزگشت تیر- برجستگی لاستیک ۴-شهری در گیلان- سید و آقا- صومعه ۵-روح و جان آدمی- نویسنده بذله‌گوی ایرلندی- پایتخت کشور مالی ۶-جدید- سلسله پادشاهی پیش از ساسانیان- سرنیزه ۷-قانون مغولی- گریه و زاری- خرس آذری ۸-رود فرانسوی- رختکن حمام- محل نمایش انسان و حیوان- موی مجعد ۹-نرم و شکننده- فیلمی ساخته مجید مجیدی- نظر و عقیده ۱۰-خدای خورشید مصریان- سریع‌السير-برگ برنده ۱۱-اکروبات- گندم سوخته شده- میوه پخته شده در شکر ۱۲-لوله تنفسی- دشمن- ورزشکستگی ۱۳-حرف دهن کجی- خوش‌رفتاری با مردم- چیزی که به عنوان سمبل گروه مورد پرستش قرار گیرد ۱۴-مهاجم برزلی پاری سن ژرمن- طبق دستور پزشک مصرف کنید-انکرااصوات ۱۵-التهاب کبد- معدوم یا مفقود

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید ابراهیم عبیدی که بیکرش ۱۲ سال مفقود بود

وصیت کرد کوچه یا خیابانی به نامش نکنیم

فریده موسوی

«وقتی به شهادت رسیدم هیچ کوچه یا خیابانی را به نام من نکندید. چون من نه به خاطر نام که برای دین و مملکتم راه جهاد را انتخاب کردم. اگر شهید شدم، اجرش را از خدا می‌گیرم.» این جملات بخشی از وصیتنامه‌اش به خوبی مشخص از شهدای دفاع مقدس است. رزمندگان که در وصیتنامه‌ش به خوبی مشخص می‌کند سربازان ولایت چه انگیزه‌ها و اهدافی را دنبال می‌کردند و چرا اکنون که سال‌ها از اتمام دفاع مقدس می‌گذرد، باز باید آنها را شناخت و به نسل‌های جوان‌تر معرفی کرد. روایت‌های حاجیه عبیدی خواهر شهید ابراهیم عبیدی را در گفت‌وگو با «جوان» پیش‌رو دارید.



ابراهیم در دک‌اش اسباب‌بازی هم می‌فروخت. وقتی می‌خواست به جبهه برود، حرف جالبی زد. گفت اگر شهید شدم، اسباب‌بازی‌ها را نفروشید، به بچه‌های بی‌ضاعت بدهید. همین طور هم شد. بعد از شهادتش اسباب‌بازی‌ها را به روستا بردیم و بین بچه‌های روستایی تقسیم کردیم. سال ۶۲ بود که برادرم به جبهه رفت. زمانی که برای جبهه ثبت‌نام کرد، پدر و مادرم راضی نبودند، ولی ابراهیم با اصرار آنها را راضی کرد. روزی که از خانه خارج می‌شد، فکرش را نمی‌کردیم بازگشتش طولانی شود. او رفت و در جریان عملیات والفجر ۲ مفقود شد. تا مدتی امید داشتیم که برگردد، ولی تا ۱۲ سال خبری از او نشد. سال ۶۳ رفت و سال ۷۴ چقدر استخوان تخریبمان دادند گفتند این عزیزتان است.

دوقلوها

من و ابراهیم فقط یک‌سال فاصله سنی داشتیم. او متولد سال ۴۴ بود و من متولد سال ۴۵. فاصله سنی کم و شباهت ظاهری‌مان باعث می‌شد همه فکر کنند دوقلو هستیم. از کودکی با هم قد کشیدیم و بزرگ شدیم و همدیگر را خیلی دوست داشتیم. هیچ‌خاطره کودکی ندارم که ابراهیم یک پای آن نباشد. ما یک خانواده بر جمعیت با هشت برادر و دو خواهر بودیم. باحساب پدر و مادرمان ۱۲ نفر می‌شدیم. پدرم با کارگری و رزق حلال خانواده را اداره می‌کرد. کم داشتیم اما خوش بودیم. یادم است وقتی به دبستان رفتیم، ابراهیم در سش خوب بود و به من در درس‌هایم کمک می‌کرد. پسر بچه‌ها خیلی شیطان و بازگوش بودند، اما ابراهیم بچه آرام و خوبی بود. به یاد ندارم که من و نه کسی دیگر را اذیت کرده باشد. روحیه خاصی داشت و هر چه بزرگ‌تر می‌شد، آرامش و متانتش بیشتر می‌شد.

حدانجام نمی‌دادند.

وضعیت کلاس‌هایی که داشتید در ماه رمضان به همان شکل قبلی ادامه پیدا می‌کرد؟

گاهی اوقات ساعت تشکیل کلاس‌ها کمتر می‌شد، چون به لحاظ جسمی و شرایط گرمی هوا ساعات‌های فعالیت کمتر می‌شد. در ماه رمضان آزادگان بیشتر خواندن و تلاوت قرآن را انجام می‌دادند. ممکن نبود در طول ماه رمضان هر دهه یک دوره کامل قرآن تلاوت شود. در ایران خودمان هر روز یک جز می‌خوانیم که در پایان ماه مبارک رمضان ختم قرآن می‌شود ولی آنجا سه ختم قرآن داشتیم. برخی دوستان خودشان جداگانه تلاوت می‌کردند. عموم بچه‌ها هر دهه یک دوره ختم قرآن را داشتند.

برای افطار و سحر چه غذاهایی به شما می‌دادند؟

غذای ویژه‌ای برای ماه رمضان به ما نمی‌دادند. همانند ماه‌های دیگر سه وعده غذایی صبحانه، ناهار و شام را می‌دادند. صبحانه غذایی مانند آش بود که اگر می‌خواستیم این را تا غروب نگه داریم حالت تردیگی پیدامی‌کرد. چون بچه‌چال نداشتیم مجبور بودیم در فضای بزاز آن نگه داریم. اسم این آش شوربا بود و به هر آزاده‌ای بگویند خاطرش هست. خرده برنج، عدس و لپه پخته می‌شد و به نام آش شوربا می‌دادند. دخالت می‌کردند بچه‌ها اذیت می‌شدند.

بعثی‌ها در ماه رمضان به مقدسات توهین می‌کردند تا بخواهند از این طریق فشار روحی و روانی به شما و دیگر آزادگان وارد کنند؟

به مقدسات توهین نمی‌کردند. به قرآن، خدا، پیامبر و ائمه اطهار هیچ توهینی نمی‌کردند. برای شکنجه‌های روحی پشت بلندگو ترانه می‌گذاشتند که ما اعتراض می‌کردیم. بر برخی رعایت می‌کردند و ترانه قطع می‌شد و برخی دیگر لج می‌کردند پدر صدایش بلند می‌شد. گاهی به مسئولان نظام جسارت می‌کردند و اادارمان می‌کردند به آنها حرفی بزنیم که بچه‌ها مقاومت می‌کردند و تکت می‌خوردند.

به امام و حضرت آقا جرت نمی‌کردند چیزی بگویند. به دلیل سید بودنشان و اینکه از محبوبیت و مقبولیت‌شان آگاه بودند. بیشتر به مرحوم هاشمی رفسنجانی و دیگر مسئولان می‌پرداختند. از همه بیشتر مرحوم هاشمی را مورد هجومه قرار می‌دادند و می‌گفتند باید به آقای هاشمی ناسزا و دشنام بگویند. حتی می‌گفتند به برخی مسئولان درجه دو و سه نظام فحش و ناسزا بدهید که آزادگان در همان

